

آزاد مادر انتخابات نبودند. پیدا بود که آنها می خواهند مارا به دنبال خود بکشند و می خواهند به يك کیفیتي سرهم بندی بکنند. این بود که در چنان وضع مبهمی باشك و تردید و اختلافی که در میان همکاران ما وجود داشت آقای صالح اعلام قطع مذاکرات کردند. علم هم يك دوبار با آقای صالح ملاقات و مذاکره کرد ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد.

س - شما در ملاقات با آقای علم حضور داشتید؟

ج - نخیر بنده اصلاً ایشان را ملاقات نکردم. آقای دکتر آذر همراه صالح بودند.

س - آقای صالح گزارش آنرا به شما دادند؟

ج - بله میدادند.

س - من شنیدم که آقای علم یکبار ایشان و سایر رهبران جبهه ملی را بطور غیر مستقیم مورد تهدید قرار داد. یعنی به این ترتیب که به آنها گفتم، شما فکر نکنید که اگر یکبار يك روز صبح چند نفر را بگیرند و بقبول معروف سرشان را زیر آب بکنند در دنیا به جایی بر خواهد خورد. شما در این مورد چیزی میدانید؟

ج - بله بنظر من چنین چیزی به صالح گفته بود. نصیری رئیس کل شهربانی هم نسبت به جبهه ملی چنین نظری داشت. به خاطر دارم قبل از جریان زندانی شدن ما به مناسبتی می خواستیم تظاهر و اجتماعاتی بکنیم و او از آن جلوگیری کرد. من به دفتر او رفتم و با او صحبت کردم که به چه جهت با تظاهر قانونی ما مخالفت میکند. او گفت، شما دشمن شاه هستید و باید معدوم بشوید. من بلافاصله یقه اش را از پشت میز گرفتم و کشیدم.

س - توی شهربانی؟

ج - توی شهربانی. یقه اش را گرفتم و کشیدم و گفتم اگر راست میگوی بی او الان هر دو به نزد شاه برویم و توبه شاه بگویم و منم به او میگویم، بینیم شما و امثال شما دشمن شاه هستید یا ما. چنان تندبه او جواب دادم که بکلی ساکت شد. او یکی از افرادی بود که علیه ما و برای نابودی ما به انواع مختلف کوشش میکرد. خوب در این موقع دکتر مصدق هم در توقیفگاه خودش در احمدآباد بود و البته ماهیچگونه تصمیم سیاسی بزرگی بدون مشاوره ی با او نمی توانستیم اتخاذ کنیم و اتخاذ نمی کردیم. اینهم یکی از علل قطع مذاکره ما با نمایندگان دولت و دربار بود که نمی دانستیم او در این باره چه نظری دارد.

س - یعنی اگر به توافقی بادرستگاه رسیدید؟

ج - مثلاً ، موقعی که آقای صالح در آن جلسه اعلام داشت که مادیگر مذاکرات را ادامه نمی دهیم تنها کسی که به او اعتراض شدید کرد دکتر شاپور بختیار بود ، یعنی اعتراض به اینکه صالح نیروی تصمیم و قوت اراده ندارد و با تغییر از اتاق بیرون رفت .

س - یعنی ایشان موافق بودند که یکنوع سازشی بادرستگاه صورت بگیرد؟

ج - بله ، او خیلی موافق بود که آن مذاکراتی که شده بود به نتیجه برسد ، در همین اوان که مادر زندان قزل قلعه بودیم یکروز از همان محل زندان خودمان شنیدیم که صدای تیراندازی مهمی شده است و این همان واقعه ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ بود ، یک مامور سازمان امنیت که ظاهراً درجه ی استواری داشت ولی مردی همه کاره و مؤثر در امور زندانیان بود بنام ساقی مراقبت از ما را برعهده داشت .

س - گروهبان بود ،

ج - گروهبان بود یا افسر جزو ولی قدرتش از یک سر لشکر بیشتر بود .

س - بله ایشان همه کاره قزل قلعه بودند .

ج - ساقی هم در همان محلی که ماشش هفت نفری زندانی بودیم در یک گوشه ای نشسته بود ، ساعت در حدود دو بعد از ظهر بود که رادیوی تهران اخبار را با صدای بلند پخش میکرد و ما گوش میدادیم مصاحبه ای با سر لشکر پاکروان رئیس سازمان امنیت در جریان است ، وی راجع به کیفیت واقعه ۱۵ خرداد گزارش شدیدی داد از اینکه مرتجعین و آخوندها وعده ای از آشوبگران بازاری و اینها باعث این جریان و محرک کشتار و غارت و آتش سوزی شده اند و تهدید کرد که مرتکبین به سختی مورد تعقیب و مجازات قرار خواهند گرفت . بعد یکی از روزنامه نگارانی که آنجا بود از او پرسید که آیا جبهه ملی نیز در این امر دخالتی داشته است ؟ پاکروان گفت جبهه ملی در این موضوع بهیچوجه دخالت نداشته است ، وقتی او این حرف را زد ساقی که در آن گوشه ایستاده بود دستش را بلند کرد و با لهجه ی ترکی خود گفت ، الهی شکر ، برای اینکه هرگاه ما هم به آن آشوب آلوده میشدیم زحمات و دردهای تازه ای برای او ایجاد میشد .

در همین ایام ، چند روز بیشتر از حادثه ۱۵ خرداد بود که مهندس بازرگان و دکتر سجایی راهم از محل زندان شهربانی به قزل قلعه آوردند ، همان روز مرحوم کریم آبادی که با ما زندانی بود طرف عصری آمد و به من گفت ، دکتر سجایی ناراحتی بزرگی برایش

پیداشده . گفتیم چه شده ؟ گفت ، وقتی که آمده اند جلودرزدانان از دوبریل پاچه شلوارش ورقه ای به زمین افتاد . او متوجه نبوده و گفته نه چیزی نیست مال من نیست . بعد از آنکه او را به داخل زندان می‌برد متوجه می‌شود که آن ورقه افتاده و خیلی ناراحت شده و به من مراجعه کرد که با ساقی مذاکره کنم شاید آن ورقه را به او پس بدهند . کریم آبادی با ساقی خیلی دوست بود و ساقی هم به او احترام می‌گذاشت .

س - به کریم آبادی ؟

ج - بله به کریم آبادی . کریم آبادی به ساقی مراجعه می‌کند و ساقی می‌گوید ، چرا زودتر نگفت و چرا خودش متوجه نشد . ورقه افتاد و به او دادند و او خودش رد کرد . آن ورقه ظاهراً پیش نویس يك اعلامیه ی تند و تحریک آمیز علیه شاه و دربار به خط آنها بوده . بنده که آنرا ندیدم ولی وقتی کریم آبادی به ساقی مراجعه می‌کند که مامورین سازمان امنیت در دفتر زندان مشغول مطالعه ی آن بوده اند . آنها را دیگر نزد ما نیاوردند و در همان قسمت عمومی زندان نگه داشتند . در همان محل جمعی از رؤسای طوایف قشقایی و بویراحمدی نیز زندانی بودند که بعداً به محاکمه و اعدام چند نفر آنها انجامید .

سه ماه بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ما را بتدریج آزاد کردند . این بار نیز بنده آخرین نفری بودم که در اواخر شهریور ماه آزاد شدم . در این دو سال متوالی ما مجموعاً پانزده ماه در زندان بودیم . ولی به علت جریاناتی که به آن اشاره کردم متأسفانه آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی آزاد نشدند و پس از مدتی آنها را محاکمه و محکوم به حبس کردند .

موقعی که ما هنوز در زندان بودیم بدنیاال جریان ۱۵ خرداد عده ای از روحانیون معتبر را دستگیر کردند و آنها را آوردند و در قسمت های مختلف پیرامون مادر همان زندان قزل قلعه زندانی کردند ولی ما نتوانستیم با آنها ملاقات و ارتباط پیدا کنیم .

بعد از آزادی مادر او اواخر شهریور مجدداً جلسات شورای جبهه ملی را در منزلها تشکیل می‌دادیم ولی وضع این بار با سال گذشته که کنگره جبهه ملی را با آن خوبی تشکیل دادیم بکلی متفاوت شده بود . از طرفی نظام دیکتاتوری بر ایران مسلط شده بود . شاه به مراد خویش که در دست گرفتن قدرت انحصاری بود رسیده بود . تمام موانع داخلی را سرکوب کرده و همه سیاست های خارجی را با حکومت مطلقه ی خود همراه ساخته و فراندوم خود را انجام داده بود و خود را در انظار مردم ایران و جهانیان رهبر اصلاحات

اجتماعی و اقتصادی و عامل انقلاب به اصطلاح شاه و ملت معرفی میکرد. در همین اوان بود که علم نخست وزیر وقت با آقای صالح ملاقات کرده و تغییر اوضاع را به ایشان اطلاع داده و جبهه ملی را با قاطعیت مورد تهدید قرار داده بود. تصور می کنم از طرف سازمان امنیت هم با بعضی از همکاران ما که درست نمی توانم آنها را مشخص کنم تماس هایی حاصل شده و اخطارها و تهدیدهایی به عمل آمده بود. از طرف دیگر در داخل جبهه ملی مواجه با اختلافات شدید شده بودیم چه در میان اعضا شور او چه از جانب سازمان های دانشجویی وابسته به جبهه ملی. تا آن تاریخ به هیچ وجه در هیچ یک از احزاب و جمعیت ها مسئله مبارزات مسلحانه مطرح نشده بود ولی جمع قابل توجهی از دانشجویان مائیلیات چپی افراطی داشتند. آنها بظاهر در سازمان ما ولی عملاً و علناً علیه آن بودند. چنانکه میدانید بعضی از همین دانشجویان آن زمان وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی بودند که بعداً از بنیانگذاران چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق شدند. من بسیاری از آنها را شخصاً می شناختم، بعضی از آنها در دانشکده حقوق شاگرد خود من بودند. من مخصوصاً به ضیا ظریفی و بیژن جزئی می گفتم فرزندان چه روش و چه انصافی است که شما در جبهه ملی باشید و علناً علیه آن تبلیغ بکنید. اگر شما معتقد به این سازمان و راه و روش آن نیستید می توانید از آن خارج شوید و خودتان فعالیت دیگری در پیش بگیرید. ولی آنها در آن زمان پایگاه علنی دیگری نداشتند و سازمانشان در داخل جبهه ملی بود. بعضی از افراد شورای جبهه ملی هم با آنها خوش و بش داشتند و آنها را تقویت میکردند. یکی از آنها خداحمت کند مرحوم کشاورز صدر بود. یکی دیگر که در مورد او جمع بین ضدین شده بود داریوش فروهر رهبر و سرور پان ایرانیستها بود. رفقای حزبی فروهر و پروانه فروهر و دانشجویان وابسته به حزب آنها که در سازمان دانشجویان جبهه ملی بودند بیشتر با همان عناصر چپی افراطی همکاری داشتند تا با دانشجویان در خط جبهه ملی. اکثریت دانشجویان دانشکده های فنی و علوم و پزشکی و کشاورزی چنانکه در انتخابات کنگره سال پیش معلوم شده بود و فاداریه جبهه ملی بودند. دو دانشکده ای که محل فعالیت شدید عناصر چپی بود در آن اکثریت داشتند دانشکده های ادبیات و حقوق بودند. مسئول سازمان دانشجویان آقای هدایت الله متین دفتری هم بیشتر با همین گروه های مخالف مربوط بود و آنها را تقویت میکرد. من به عنوان مسئول کل تشکیلات یکی دوباره ایشان تذکر دادم ولی تغییری در روش او حاصل نشد. یکی

دیگر از جوانان بسیار خوب و درس خوانده ماکه من اورا خیلی دوست داشتم و هنوز هم دارم دکتر حسین مهدوی بود که اونیز نسبت به آنها تمایلاتی داشت .

با اینکه اکثریت سازمان دانشجویان جزو وفاداران به اصول جبهه ملی بودند ولی یکدسته از آنها که مخالف سرسخت مابودند راه و روشی پیدا کردند و از مجاری مخصوصی ، شاید از مجرای همان هدایت الله متین دفتری و یا شاید دکتر غلامحسین مصدق به خدمت آقای دکتر مصدق مر تبط شدند و نامه هایی بعنوان سازمان دانشجویان جبهه ملی به ایشان نوشتند . بر حسب تصادف و اتفاق در همین زمان از سازمان جوانان جبهه ملی اروپا، بنظرم آنهایی که در آلمان فعالیت میکردند، يك نامه ای به آقای دکتر مصدق نوشته شده و آنها از طرف خودشان بدون آنکه کوچکترین دستوری به آنها از طرف سازمان مرکزی داده شده باشد اعلام کرده بودند بنابر مشکلات و اختلافاتی که در پیشرفت فعالیت خود داشته اند تصمیم اتخاذ کرده اند که تمام احزاب را منحل کنند و سازمان واحدی بنام جبهه ملی تشکیل بدهند . آقای دکتر مصدق به آنها جواب میدهد که این عمل و این انحلال حزبها کار صحیحی نبوده و باید حزب های مختلف در جبهه ملی باشد و جبهه ملی چیزی جز حزبها و جمعیت های مختلف نباشد . بر طبق اساسنامه ای که در کنگره سال پیش به تصویب رسیده بود مادرباره تشکیلات و درباره مرامنامه جبهه ملی نظریات دیگری داشتیم . بنده چون مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم و زیر و بم و در دسرهای این کار را کاملاً میدیدم و می چشیدم لازم میدانم راجع به آن توضیحات کافی بدهم .

س - تنها میکنم . خواهش میکنم بفرمائید .

ج - بنده خودم شخصاً عضو حزب ایران بودم و علاقمند به حزب ایران . در شورای جبهه ملی هشت یاده نفر که الان درست تعدادش یادم نیست ، از افراد حزب ایران بعنوان شخصیت وجود و حضور داشتند، در انتخابات کنگره هم به عضویت شوری انتخاب شده بودند . بنابراین من يك آدم غیر حزبی نبودم ، سالها در حزب گذرانده بودم و رئیس کمیته ی مرکزی حزب ایران و مورد توجه غالب جوانان حزب ایران بودم . با سایر احزاب ملی هم روابط همکاری خوبی داشتیم . جبهه ملی و شورای جبهه ملی مخالف با احزاب نبود ، ولی وضع در آن زمان بطوری بود که ایجاب میکرد جبهه ملی سازمان هایی خارج از احزاب داشته باشد . زیرا عده کثیری از افراد بدون اینکه بخواهند وارد يك حزبی بشوند، وارد یکی از این احزاب وابسته به جبهه ملی بشوند می

خواستند مستقیماً وارد جبهه ملی بشوند و در اجتماعات و فعالیت آن شرکت کنند ما هم که می بایستی از وجود آنها استفاده کنیم بهیچوجه نمی توانستیم به اینها بگوئیم یا بروید عضو یک حزبی بشوید و از راه آن حزب عضویت جبهه ملی را قبول کنید یا خودتان یک حزبی تشکیل بدهید و بعد بیائید به ما ملحق بشوید. مثلاً در میان دانشجویان عده کثیری و بلکه اکثریت مطلق آنها وابستگی به هیچ حزبی نداشتند. در بازار که ما بیش از صد حوزه داشتیم، فقط چند نفر آنها مربوط به حزب ایران و چند نفر عضو حزب ملت ایران فروهر بودند. و همینطور در سازمان محلات و اصناف و در سازمان فرهنگیان و کارمندان و به همین ترتیب در سازمان کارگران، غالب احزاب ما سازمان های کارگری نداشتند. وجود این سازمانها ضروری و لازم بود ولی آنها بخودی خود سازمان های سیاسی نبودند و مرام و ایدئولوژی سیاسی خاص نداشتند. بنابراین ما معتقد شده بودیم که اگر جبهه ملی بخواهد بصورت یک نهضت سیاسی نیرومند و مؤثر درآید باید هم اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن روشن شود و هم دارای تشکیلات منضبط و هم تعلیمات لازم باشد و این خواسته ی هزاران نفری بود که در سازمان های جبهه ملی مرکز و شهرستانها نام نویسی کرده بودند. و همین خواسته بود که در کنگره سال پیش بصورت یک منشور و یک اساسنامه تشکیلاتی تنظیم گردید. در عین اینکه ما حزبها را هم قبول داشتیم که هر حزبی که با اهداف ملی ما هماهنگ باشد علیحده بتواند در جبهه ملی شرکت داشته باشد اعضا حزبها را هم افراد جبهه ملی می شناختیم. آقای دکتر مصدق که آن نامه را به دانشجویان اروپایی نوشت عده ای از همان افراد مخالف آن را در تهران منتشر کردند و چند نفر از رفقای شورای ما مشغول پراکنده کردن آن در داخل شوری شدند و هیاهو بر راه انداختند که پیشوا با این تشکیلات جبهه ملی موافق نیست و باید این شوری و این تشکیلات منحل شود. ما هم نامه ی مبسوط و مفصل به ایشان نوشتیم که در این کتابچه ها که شمامی بینید متن آن موجود و بسیار خواندنی است. با وجود توضیحات مفصلی که در این نامه راجع به ضرورت تشکیلات موجود و تصویب آن از طرف کنگره منتخب اعضا و عدم مغایرت آن با نظریات ایشان داده شده بود آقای دکتر مصدق با نهایت اصرار نظر ما را رد کرد و حتی عنوان کردند که افراد از ما بهترانی در شورای جبهه ملی هستند بدون آنکه معلوم کند منظور ایشان چه افرادی است و شورای جبهه ملی را متهم کرد که خودش خودش را انتخاب کرده و حال آنکه از طرف یک کنگره منتخب

از جانب چندین هزار نفر اعضا سازمان های مرکز و شهرستانها انتخاب شده بود. به هر حال چون ما ارتباط مستقیم با ایشان نداشتیم و آقای دکتر مصدق هم از جریان اختلاف و دودستگی داخل جبهه خبردار نبود و کسانی خدمت ایشان میرسیدند که توضیحات برخلاف واقع میدادند، این اختلاف نظر شدید با پیشوایان پیدا شد و نتوانستیم آنرا رفع کنیم.

س - رابط بین شورای مرکزی جبهه ملی و دکتر مصدق آقای متین دفتری بود؟
 ج - بیشتر رابط مادکتر غلامحسین مصدق بود ولی پیدا بود افراد دیگری خدمت دکتر مصدق میرسند و این مطالب را به ایشان میگویند. در جواب نامه ی دوم ما آقای دکتر مصدق نامه ی دیگری نوشت که در واقع خواستار انحلال شورای منتخب کنگره و انحلال تشکیلات موجود جبهه ملی شده بود. ما هم ناگزیر خدمت ایشان نوشتیم که چون نمی توانیم برخلاف معتقدات خود و برخلاف مصوبات کنگره اقدامی بکنیم و چون از طرفی هم معارضه ی بانظر آن جناب را اصلاح نهضت و ملت نمی دانیم ناچار فعالیت خود را متوقف می کنیم.

س - بله این نامه ای که اینجا هست بتاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۳ به امضای دکتر مهدی آذر هست از طرف شورای مرکزی جبهه ملی به آقای دکتر مصدق. ایشان هم اینجان نوشتند: نظریه اینکه آنجناب که رهبر و پیشوای نهضت ملی هستی صراحتاً ترتیب شورای مرکزی جبهه و اساسنامه ی آنرا نفی فرموده اید و نظریه اینکه مقابله بانظریات پیشوای معظم را به صلاح نهضت، ملک و ملت نمی دانیم و با توجه به اینکه عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی از شرکت در سازمان های نوع دیگر معذور خواهند بود چنانکه توضیحات مربوطه در عریضه قبلی و این نامه مورد قبول واقع نشود ادامه کار این شور را غیر مقدور خواهد بود. با تجدید مراتب ارادت و ادعیه خالصانه از طرف شورای مرکزی جبهه ملی دکتر مهدی آذر.

ج - بله بعد از اینکه ماشورای جبهه ملی و فعالیت جبهه ملی را به این صورت تعطیل کردیم آقای دکتر مصدق به آقای کاظمی رجوع کردند. در اینجا باید بگویم که متأسفانه در جبهه ی ملی نسبت به آقای کاظمی بد رفتاری و بی انصافی شده بود. بطوریکه پیشتر توضیح دادم او به ریاست کنگره انتخاب نشد بعد از کار کنگره هم که شورای مرکزی جبهه ملی تشکیل شد به ریاست شوراهم انتخاب نشد و این موجب رنجش او گردید که در جلسات شور شرکت نمی کرد، او نسبت به ما و مخصوصاً نسبت

به شخص من هر نظری داشته باشد بنده خود از اول تا به آخر نسبت به او حسن عقیده داشتم . او تحقیقاً مرد پاکدامن و در اداره ی وظائفش بسیار مرتب و منظم بود . کارگردانهای مخالف جبهه ملی که از رنجیدگی آقای کاظمی خبر داشتند بعلاوه وی از شخصیت های سیاسی مهم جامعه ما محسوب میشد از آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که تشکیل جبهه ملی جدید را بصورتی که ایشان مقتضی میدانند به آقای کاظمی ارجاع کنند . این بود که ایشان به آقای کاظمی نوشتند و دانشجویان مخالف و آقایان وابسته ی به احزاب در صدد برآمدند که جبهه ملی دیگری بنام جبهه ملی سوم بوجود بیاورند . در واقع باید گفته شود که این جبهه ملی سوم طفل نازاده از مادر بود ، يك موجودی بود که به دنیای آمد ، نتوانست فعالیتی بنام جبهه ملی در عرصه ی ایران بظهور برساند همه ی فعالیت هایی که میگویند برای تشکیل جبهه ملی سوم شده در واقع فعالیت هایی بوده برای کشتن و از بین بردن جبهه ملی چون تاریخ و واقعیت نشان داد که بعد از آن دیگر جبهه ای که بتواند در داخل مملکت عرض اندام بکند و مظهر کوچکترین اثری بشود اصلاً بوجود نیامد . بنابراین جبهه ملی سوم عملاً منتفی شد و همه ی کوشش هایی هم که آقای دکتر مصدق کرد و نامه هایی که نوشت بکلی بی نتیجه ماند . بنده در خاتمه ی بحث باید بگویم که آقای دکتر مصدق پیشوای بزرگ و محبوب مردم ایران و مورد تکریم و تعظیم و تجلیل همه ی مادران زمان و همیشه بوده و هستند . ولی ایشان معصوم از خطا نبودند . بنده مثلاً نسبت به انحلال مجلس روز پیش توضیح دادم که بانظر ایشان موافق نبودم و به ایشان صراحتاً گفتم که شما ممکن است بایک فرمان عزل و یا بایک کودتا مواجه بشوید و با کمال تأسف با هر دو این پیش آمد مواجه شد و در برابر آن کاری نتوانست بکند و هم چنین در مورد نحوه ی دفاع از حقانیت ایران در دیوان لاهه بنده و آقای دکتر شایگان با ایشان اختلاف نظر داشتیم و حق با ما بود . همچنین دکتر مصدق اهل تشکیلات حزبی اصلاً نبود و در تاریخ مبارزات سیاسی خود هیچوقت در حزبی شرکت نکرد و حاضر نشده هیچ تشکیلات سیاسی را سرپرستی بکند و همواره متکی به پشتیبانی افکار عمومی غیر متشکل بود . بنابراین نظری که درباره ی تشکیلات جبهه ملی داشت به نظر بنده غیر تشکیلاتی و غیر منطبق با واقعیت است .

س - من در رابطه با این موضوعی که فرمودید دو سؤال دارم که اگر اجازه بفرمائید این سئوالاتم را مطرح کنم .

ج - بله بفرمائید.

س - سؤال اول اینست که شماراجع به موضوع ایدئولوژی درجبهه توضیح فرمودید. مسئله اینست که اگر يك جبهه ای صاحب يك ایدئولوژی باشد و تمام احزابی که در آن جبهه شرکت کردند خودشان رامنحل بکنند، آن چیزی که دکتر خنجی خواسته بود و عملاً آن را پیشنهاد می‌کرد که احزاب خودشان رامنحل بکنند درجبهه و يك ایدئولوژی را بپذیرند، آنوقت دیگر آن يك جبهه نمیشد و میشد يك حزب دیگری. روی این مسئله است که من می‌خواستم شما يك مقداری توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم عملی که دکتر خنجی و رفقای او برای انحلال جمعیت کوچکی که داشتند کردند ما به آنها تکلیف نکرده بودیم، خود آنها کردند و این تکلیف را هم به هیچیک از احزاب نمی‌کردیم. اما چون در مقابل این واقعیت قرار گرفته بودیم که احزاب جاذبه و کشش کافی برای تجمع مردم و تحرك مردم ندارند بنابراین افرادی را که می‌خواستند مستقیماً وارد سازمان جبهه ملی بشوند بصورت غیر وابسته به احزاب دیگری ناچار می‌پذیرفتیم. ولی این به این معنا نبود که ما بگوئیم این حزب یا آن حزب منحل بشود. البته با این ترتیب چون جبهه ملی وسعت زیادی پیدا کرده بود و در تهران و شهرستانها سازمان هایش از سازمان های احزاب جدا بود، سازمان دانشجویان داشت، سازمان بازاریان داشت، سازمان محلات و اصناف داشت، سازمان فرهنگیان و کارمندان، سازمان کارگران و سازمان کشاورزان داشت و اینها همه هر کدام حوزه ها و جا و محل و فعالیت مخصوص داشتند، لازم بود که ما برای اداره ی این تشکیلات نظم و ترتیبی بوجود بیاوریم. علاوه بر این با کمال تاسف ایدئولوژی های احزاب در آن موقع فوق العاده ضعیف و ناقص بود و ما در فکر این بودیم که در يك منشور وسیعی همه ی مسائل سیاست خارجی، سیاست داخلی، سیاست اقتصادی، امور فرهنگی، امور بهداشتی، امور خانوادگی و غیره را پیش بینی بکنیم. آنهایی که در این احزاب بودند و در این کنگره شرکت کردند و در کمیسیونهای منشور و اساسنامه ی جبهه ملی حضور داشتند و عضو آن کمیسیونها بودند آنها نیز آن اساسنامه و آن منشور را پیشنهاد و تصویب کردند و خود آنها پای گزارشهای مربوط به این مسائل را امضا کردند. مثلاً گزارش مربوط به منشور به امضای بنده و حق شناس که عضو حزب ایران بودیم هست، به امضای آقای مهندس بازرگان هم هست، به امضای یکی دو نفر از رفقای داریوش فروهر هم هست. بنابراین همه این منشور و این اساسنامه

رابعنوان هدفهاوتشکیلات جبهه ملی پذیرفته بودند. خوب البته جبهه ملی به این ترتیب صورت يك سازمان شبه حزبی وسیعی داشت که درعین حال احزایی هم جداگانه درآن عضویت داشتندوماهیچوجه مخالف باشرکت احزاب دیگری نبودیم. باجمعیت نهضت آزادی که درابتدای کارآن مخالفت را باماظهاروآن اعلامیه را صادر کردوبعدهم علیه ما باحکومت دکترامینی همکاری کردباوجوداین کنارآمدیم وآنهارابه کنگره دعوت کردیم ودرکنگره هم شرکت کردندوبعدهم عضویت نهضت آزادی را درجبهه ملی پذیرفتیم. تنهاجمعیتی که بنظرمن نسبت به او بی انصافی شدجمعیتی بود منسوب به خلیل ملکی.

س - جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران .

ج - جامعه سوسیالیستهاکه مادر باره ی آن کوتاهی کردیم . شاید اگر وجود خلیل ملکی بود با قدرت بیان وحسن تشخیصی که داشت وبافعالیت وصراحت زیادی که داشت درروش مافوق العاده مؤثر واقع میشد ولی متأسفانه بسیاری از رفقای ما مخالف او بودند وتوافقی درباره ی آمدن او بدست نیامد. بنده بخاطر دارم که یکی دونفر از دانشجویان مادراروپا نامه ای بمن نوشتند، درآنموقع که مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم، که بطوریکه معروف هست شما نسبت به خلیل ملکی عقیده ای ندارید و نسبت به ایشان مخالفت میکنید. بنده به آن شخص جوابی نوشتم واین جواب من هم در يك جایی منتشر شد و در آن بانهایت صراحت نوشتم که هیچوجه چنین چیزی نیست. من آقای خلیل ملکی را یکی از افراد آزاد میخواه وفداکار میدانم و فعالیت اورا در همه ی موارد تصدیق دارم وامیدوارم اشکالی که در موضوع او پیش آمده است رفع بشود و ما بتوانیم از وجود ایشان استفاده ی کامل ببریم. این نامه ای بود که من نوشتم ولی بهر حال این نقض در سازمان جبهه ملی مادر آنموقع وجود داشت.

س - خود جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران هم يك حزب به آن صورت در واقع نبود ولی خوب این مسئله عنوان شد و بيك عبارتی پیراهن عثمان شد برای اینکه جبهه ملی از ورود احزاب جلوگیری میکند. آن نامه ای را که شما میفرمائید حتماً در بایگانی جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا هست و حتماً آن را پیدا خواهم کرد.

ج - مرحوم خلیل ملکی هم از آن اطلاع داشت.

س - يك موضوع دیگری را که من میخواستم از شما سوال بکنم مربوط به اساسنامه ی جبهه ملی است، راجع به ماده ۳۹ اساسنامه جبهه ملی است که می گفت تمام

احزاب و سازمان‌هایی بایست يك لیستی از افراد و از سوابق آنها به تفصیل به بایگانی جبهه ملی بدهند که در آنجا محفوظ باقی بماند. یکی از ایرادات دکتر مصدق هم همین مسئله بود که مکر بایگانی جبهه ملی اداره بایگانی دولتی است که این چیزها را نگه دارد، و در آنجا بود که ایشان اشاره کردند که با وجود از ما بهتران چگونه میشود چنین چیزهایی را در بایگانی محفوظ داشت.

ج - بله. خوب اولاً موضوع از ما بهتران که متأسفانه معلوم نشد و در پرده ابهام باقی ماند و هر کسی میتواند بگوید که او مورد این اتهام بوده یا نبوده یا مخالف او مورد این اتهام بوده یا نبوده است. این متأسفانه عنوانی بود که بیشتر ضربه زد و ایجاد یأس کرد تا اینکه نفعی وارد کند. اما جبهه ملی که آن ماده را مقرر داشت برای این مینابود که دیسپلین بیشتری در سازمان بوجود بیاید. برای این مینابود که افراد نابابی که وارد هستند نباشند. عده زیادی با کمال تأسف در آن زمان از عوامل چپی و سازمان امنیتی در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند و اینها بیشتر خرابکار و ماجراجو و ماجرانگیز بودند و جبهه ملی متوجه بود اگر بخواد فعالیت مؤثری در جامعه ایران بوجود بیاورد، باید اول دست به يك تصفیه ای در داخل خودش بزند.

س - اینجا الان من نامه ی آقای دکتر مصدق را دارم که در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ است و خطاب به آقای اللهیار صالح نوشتند. در آخرین نامه تقریباً بصورت تقاضا خودشان می نویسند: من نقل قول میکنم، برای خیر جامعه يك اساسنامه ای که مورد قبول عموم باشد تنظیم بفرمائید و يك عده مخالف را با این عمل پسندیده امیدوار و در خدمت وطن مهیا فرمائید و با این عمل پسندیده جامعه را از خود راضی و برای خدمت به وطن عزیز مهیا نمائید. اینست نظریات ارادتمند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. دکتر محمد مصدق.

آقای اللهیار صالح در ۱۸ خرداد ۱۳۴۳ در يك نامه کوتاهی به این صورت جواب میدهد: راجع به اصلاح اساسنامه جبهه ملی هم که بار دیگر اشاره فرموده اید جواب همان است که در نامه های رسمی هیئت اجرایی و شورای جبهه ملی و از شوراهای جبهه بعرض رسیده است و بنده نمی توانم چیزی بر آن اضافه کنم. سلامتی وجود محترم را خواهان است. اللهیار صالح.

من میخواستم که شما يك توضیحی راجع به آن آخرین جلسه ی شورای مرکزی جبهه ملی که گویند در منزل آقای امیرعلایی تشکیل شد بفرمائید و در آنجا به آقای صالح

می خواستند اختیارات بدهند بعنوان رئیس هیئت اجرایی ، ایشان امتناع میکرد و در عین حال ایشان آن سیاستی را که بعداً بنام سیاست صبر و انتظار و سیاست سکوت معروف شد در آنجا پیشنهاد کردند .

ج - بله ، اولاً جبهه ملی و افرادی که معتقد به يك اصلی و اصولی هستند و يك تشکیلاتی را پذیرفتند و قبول می کنند ، اگر آن را پذیرفتند باید بر فکر خودشان ثابت باشند . در آن زمان با همه ی احترامی که ما به مصدق داشتیم نظرایشان را غیر عملی می دانستیم . تاریخ هم نشان داد ، واقعیت نشان داد که فکرایشان غیر عملی است . بعداً آن سازمانها و حزبها دور هم بظاهر جمع شدند و بصورت ظاهر يك شبه جبهه ای بنام جبهه ملی سوم ترتیب دادند ولی بهیچوجه عملی نشد و از بین رفت . ما متوجه این نکته بودیم و اگر عقیده به آن منشور و آن سازمان و آن اساسنامه داشتیم می بایستی درباره ی آن ثابت بمانیم . مطلب فقط این بود که در برابر ملت ایران و بانهضتی که مصدق رهبریش کرده ایستادگی در مقابل او عمل بی جا و بی ربطی بود . بنابراین بدون اینکه ما معتقد به فرمایشات ایشان و نظریات ایشان باشیم و نمی توانستیم تشکیلات مصوب کنگره را تغییر بدهیم ناچار جریان را به اختیار ایشان گذاشتیم که خود ایشان به هر ترتیبی که مقتضی میدانند جبهه ملی را تشکیل بدهند و شور و آرامات تعطیل کردیم و منتظر بودیم که بینیم این جبهه ی ملی به چه ترتیب آنطوری که ایشان میخواهند عملی میشود .

س - اگر جبهه ملی فعالیت میکرد شما به آن می پیوستید؟

ج - اگر جبهه ملی واقعی به فعالیت و اثر می افتاد البته بنده مضایقه نداشتم ولی با کمال تأسف چنین چیزی صورت نگرفت .

س - من هر وقت این نامه ها و این مطالب را میخوانم بفکر يك موضوعی میافتم . يك موضوعی در واقع بنظر من عجیب میآید و آن اصرار بر شرکت احزاب در جبهه ملی دوم است . تا آنجایی که من بخاطر دارم در آن زمان احزابی وجود نداشتند . یکی حزب ایران بود که خود شمارا جمع به آن صحبت کردید و فرمودید که يك حزب الیت بود و آنچنان نفوذی میان توده های مردم نداشت و جامعه سوسیالیست ها هم حزب نبود و يك سازمان الیت دیگری بود که عیناً مثل حزب ایران آنچنان نفوذی میان همه ی توده ها نداشت و آن چیزی را هم که آقای دکتر محمد علی خنجی به آن حزب سوسیالیست میگفت تا آنجایی که من اطلاع دارم شاید از حدود بیست و پنج یاسی نفر . . .

ج - حدود شصت یا هفتاد نفر بودند .

س - شصت هفتاد نفر بودند ولی حزب در واقع نمیشد . آن چیزی که در واقع مردم را جمع میکرد در داخل جبهه ملی دوم خاطره‌ی مبارزات رهبران جبهه ملی در آن دوران ملی شدن صنعت نفت بود نه حزب .

ج - کاملاً درست است و این‌ها را که شما اسم بردید احزاب نامی آنوقت بودند . احزاب دیگر حتی کوچکتر از این بودند، موقعیتشان و سازمان‌هایشان کوچکتر بودند . يك قدری خودخواهی‌ها، يك قدری تحریکات چپی‌ها باعث این پیش‌آمد شد .

س - باعث انحلال جبهه ملی شد؟

ج - در واقع باعث انحلال جبهه ملی شد . چون جبهه ملی سوم بوجود نیامد، ما مخالفتی با جبهه ملی سوم نکردیم . مخالفتی هم با عملی شدن نظریات جناب دکتر مصدق بعمل نیاوردیم ، در مقابل آن آقایان نایستادیم . فقط شرکت نکردیم و منتظر بودیم اگر واقعاً فعالیت آنها مؤثر است و حرکتی در جامعه بوجود می‌آورند شاید ما هم به آنها پیوستیم ولی متأسفانه چیزی وجود خارجی پیدا نکرد .

س - الان در عین حال بنده از شما تقاضا کردم که راجع به آن آخرین جلسه شورای مرکزی جبهه ملی که در منزل آقای دکتر امیرعلایی تشکیل شده بود يك مقداری توضیح بفرمائید که آقای صالح در آنجا سیاست سکوت را پیشنهاد کردند یعنی سیاست صبر و انتظار را پیشنهاد کردند .

ج - در واقع همین است . زمانی بود که جبهه ملی روبه تعطیل میرفت و چون روبه تعطیل میرفت بنابراین به این فکر افتادند که فعلاً به آقای صالح اختیاراتی بدهند که بینیم چه پیش‌آمدی میکند و چه صورت تشکیلاتی ممکن است آنها که فکر جدیدی دارند بوجود بیاورند و صالح فعلاً بعنوان يك رهبری باشد که بعد اگر لازم شد افراد دیگری را هم دعوت بکند . در آنجا عده‌ای از افراد شروع کردند به هتاک‌های خیلی زیاد، بنده در اینجائی خواهم وارد شخصیات بشوم و بدگویی‌ها و وراق‌پراکنی‌ها را توضیح بدهم .

س - به چه شخصی ؟ به آقای صالح ؟

ج - بله به آقای صالح حمله کردند و خیلی بی‌احترامی کردند و جلسه تعطیل شد .

س - در آن جلسه هم آقای داریوش فروهر و آقای دکتر بختیار با سیاست سکوت پیشنهادی آقای صالح موافق بودند و رأی به آن دادند فقط با اختیار دادن به ایشان مخالف

بودند.

ج - بله ، یعنی آنها هم متوجه شده بودند که فعلاً عمل سیاسی حادی نمی شود کرد . آقای صالح هم چنین عقیده ای داشت .

البته بنده خودم با سیاست سکوت موافقت نداشتم و مطلب برسر بودن یا نبودن جبهه ملی بود . اساس مطلب برسر بودن نبود جبهه ملی بود . و این مطلب هم که به آقای صالح فعلاً نمایندگی داده بشود برای همین بود و سیاست صبر و انتظار هم باز برای این بود که ببینیم این تشکیلات چه صورتی میگیرد و چه وضعی پیدا میکند . اگر يك جبهه ای وجود میداشت جبهه نمی توانست بیحرکت و ساکت بماند . جبهه ای که بیحرکت و ساکت بماند در واقع حکم اعدام و نفی خودش را صادر کرده است . ما اگر بصورت يك جبهه ای باقی میماندیم میبایستی دوباره روبه يك حوادثی برویم . شاید مواجهه با گرفتاریهایی ، شاید مواجهه با زندانی های دیگری میشدیم .

س - یعنی منظور شما اینست که می بایستی در مقابل رویدادهای سیاسی موضع می گرفتید .

ج - محققاً می بایستی موضع بگیریم ولی این در صورتی بود که ما سازمانی داشته باشیم که بنام آن سازمان بتوانیم اقدام و فعالیت کنیم نه بصورت فردی . ولی متأسفانه آن سازمان بوجود نیامد و آنچه بود ازین رفت .

س - آقای دکتر مصدق یکبار هم اظهار تمایل کرده بود که آقایان رهبران جبهه ملی و بالا اقل یک نفر از آنها به احمدآباد بروند و با ایشان مستقیماً مذاکره بکنند . آیا هیچوقت اینکار صورت گرفت ؟

ج - بنده نشنیدم ، نمیدانم . مثل اینکه بعضی از رفقایمان یکی دوباری ایشان را دیده بودند ظاهراً مذاکرات مهمی راجع به جبهه نشده بود ولی از زمان سقوط ایشان در سال ۱۳۳۲ تا موقع فوتشان بنده متأسفانه دیگر ایشان را زیارت نکردم و پیش آمدم نکرد که با ایشان مکاتبه مستقیم داشته باشم .

س - پس شما هیچ نوع مذاکره ای دیگر با ایشان در آن تاریخ نداشتید؟

ج - نخیر ، مذاکراتی که میشد از طریق همین جبهه ملی و نمایندگان جبهه ملی بود .

س - سوالی را که بنده در این لحظه میخواهم از شما بکنم مربوط به جریان ۱۵ خرداد است . هر چند که شما ۱۵ خرداد در زندان بودید ولی میخواستم ببینم که بطور کلی نظرتان در آن موقع راجع به جریان ۱۵ خرداد چه بود و چه خاطراتی درباره آن اوضاعی

که منجر به بوجود آمدن ۱۵ خرداد شد دارید؟

ج - ما چون مخالف وضع موجود بودیم ، چون مخالف دستگه سلطنت استبدادی بودیم ، هر نهضتی را که مردم علیه آن میکردند بالطبع مورد قبول و مورد رضای ما واقع بود . و در تصور ما هم این حرکت هایدنباال همان مبارزاتی بود که از زمان مصدق شروع شده و ما هم ادامه دهندگان آن بودیم . البته متوجه بودیم که باعث این جنبش بیشتر آقایان روحانیون هستند ولی مادر آنموقع بارو حانیون هر چند ارتباطات سیاسی نداشتیم اما نسبت به آنها هم مخالف و بدبین نبودیم و این عقیده را هم داشتیم که در بازجویی ها که از ما میکنند باید نسبت به روحانیون و پیشوایان مذهبی با احترام زیاد صحبت کنیم . و چون توجه داشتیم که دیانت و بخصوص مذهب شیعه ، در اکثریت مردم ایران عنصر اساسی هویت ملی مردم ایران است همانطور که از اصل ایرانیست استفاده می کنیم از هویت دینی و مذهبی آن هم باید استفاده کنیم و به ترتیبی که در دوره های گذشته از وجود روحانیون مؤثر و منفذ در پیشرفت خواسته های ملت در جریان قبل از مشروطیت و در جریان مشروطیت و در زمان آقای کاشانی استفاده شده باز از روحانیون متنفذ به این ترتیب استفاده بکنیم . مادر عین حال نسبت به روحانیت قم احترام داشتیم و آنها کم و بیش به ما مربوط بودند . آقای شریعتمداری را غالباً میدیدیم و رفقای دیگر ما با آقای گلپایگانی و آقای نجفی مرعشی ارتباط داشتند و همچنین نسبت به آقای خمینی که تازه علمدار انقلاب شده بود ، ما آقای خمینی را در واقع در آن زمان در خط همان انقلاب ملت ایران و خواسته های مردم ایران در خط آزادی و استقلال تصور می کردیم . این بود که ما نظر مخالفی نسبت به او نداشتیم ، ولی آن حرکت و آن تحرك ۱۵ خرداد از ناحیه ما نبود و آن آقایان بوجود آورده بودند .

س - شما اولین بار که اسم آقای خمینی را شنیدید چه تاریخی بود؟

ج - تقریباً بلافاصله یا اندک مدتی بعد از فوت مرحوم بروجردی بود . مثل اینکه تازمانی که بروجردی زنده بود خمینی نمی توانست که با وجود او و با حضور او عرض اندام بکند . وقتی که بروجردی مرحوم شد خمینی اعلامیه هایی صادر کرد که این اعلامیه ها هر چند تجلیلی و تکریمی نسبت به مبارزات گذشته ایران و مبارزات دکتر مصدق و جبهه ملی نداشت ولی در خط مخالف آن هم نبود . رعایت قانون بود ، رعایت آزادی بود ، رعایت حقوق مردم بود .

س - صحبت از قانون اساسی بود .

ج - صحبت از قانون اساسی بود. البته بیشتر مسائلی که مورد توجه خود آقایان روحانی بود در آن زمان جزو آن اعلامیه ها بود. اما کلیاتش همین مسائل بود و بنابراین ما با آنها مخالفتی نداشتیم و خیلی هم امیدوار بودیم که از این نیرو بتوانیم استفاده ببریم و از اینکه نیروی روحانی تا آن موقع ساکت و آرام و بی اثر مانده بود همه حتی متأثر بودیم و هرگز این فکرو اندیشه را نداشتیم که این تحرك و این نهضت جدید روحانی ممکن است يك چیزی غیر از آنچه که تا حالا خواسته مردم ایران بوده باشد و بیش از مسئله آزادی و استقلال باشد که تا کنون در همه ی نهضت های ما وجود داشته است .

س - ولی يك مسئله ای هست آقای دکتر که مورد سؤال است و آن اینست که حتی از زمان مشروطیت که نگاه بکنیم درست است که آقایان بهبهانی و طباطبایی همراه مشروطه خواهان بودند ولی خوب آنجا مثلاً آقای شیخ فضل الله نوری هم بودند که با مستبدین بودند و مخالف مشروطه خواهان یا مثلاً حاجی خماسی بود که با مستبدین بود و مخالف مشروطه خواهان . در زمان نهضت ملی هم باز هم گروه روحانیون به دودسته در واقع تقسیم می شدند. درست است که کاشانی تا مدتی با نهضت ملی و دکتر مصدق همراهی کرد ولی خوب آقای بروجردی همیشه از شاه حمایت میکرد و با دکتر مصدق مخالف بود. بعد از آن آقای کاشانی هم مسیرش را عوض کرد و بهمان راه آقای بروجردی باشد و وحدت بیشتری وارد شد. آیا این فکر برای رهبران جبهه ملی بوجدنیامد که يك مطالعه دقیق تری به وضع اینها بکنند؟

ج - در واقع ما این طور فکر میکردیم که روحانیون دو موضع بیشتر نخواهند داشت . یا همان موضع محافظه کاری و ارتجاعی و سازش با قدرت استبدادی و عدم تحرك را خواهند داشت و یا اینکه موافق با خواسته های مردم و در جهت تقاضاهای ملی و مردمی و آزادی خواهی و عدالت خواهی خواهند بود. یعنی فکراین را می کردیم که اگر نهضتی از ناحیه روحانیون باشد خارج از این شق دوم نخواهد بود و به این ترتیب امیدوار بودیم که نیروی دیانت و ایمان که در عامه ی مردم نفوذ و تأثیر فوق العاده دارد و روحانیون صالح توانایی تحرك آنرا دارند، نهضت استقلال و آزادی خواهی و عدالت طلبی مردم بتواند به يك نحوی از این نیرو همانطوریکه در دوره های مختلف بهره برده استفاده بکند و بهیچوجه فکرنمی کردیم که يك نهضتی بوجدنی آید و يك نهضت انقلابی باشد و غیر از انقلابی باشد که خواسته ملت ایران است و غیر از آزادی و دموکراسی و استقلال باشد.

س - آقای دکتر سنجابی در ادامه بحث هایمان می خواستم يك موضوعی را از شماستوال بکنم و آن مربوط به تشکیل مجلس مؤسسان میشود که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۸ بود که تقریباً در حدود اسفندماه ۱۳۲۷ میشود که شاه فرمان تشکیل مجلس مؤسسان را صادر کرد و اختیار انحلال مجلسین را به خودش داد. من می خواستم که این تغییراتی که در قانون اساسی در آن مجلس مؤسسان شد در رویدادهای سیاسی بعدی ایران چه تأثیری داشت ؟

عرض کنم این مجلس مؤسسان به همین منظور تشکیل شد که شاه هر وقت بخواهد مجلسی را که در مقابل خودش و مخالف خودش ببیند منحل کند و به همین دلیل هم بود که مجلس سنار که در دوره های پیش با اینکه در قانون اساسی پیش بینی شده ولی عملاً تشکیل نشده بود وجود آورد. عدم تشکیل مجلس سنادر ادوار گذشته مخالف با قانون اساسی نبود چون در قانون اساسی پیش بینی شده بود تا زمانی که مجلس سناتشکیل نشده مجلس شورای ملی مرجع تمام امور مقننه خواهد بود. و به همین استنباط هم مشروطه خواهان مجلس سنار اصلاً تشکیل ندادند. تشکیل مجلس سنابه این منظور بود که شاه میدید در آن وسیله قوی و مؤثری در اختیار او قرار می گیرد زیرا از یکطرف نصفی از سناتورها به انتخاب علنی و قانونی او منصوب میشوند و نصف دیگر هم ممکن است با دخالت غیر مستقیم همیشگی او انتخاب بشوند. بنابراین سنایک دستگاهی بود که صد درصد به این ترتیب در اختیار پادشاه مستبد قرار می گرفت. بنده باید این نکته را اضافه کنم که سنای ایران در تمام دوران شاه يك محل تقاعد و بازنشستگی و به اصطلاح يك پرستارخانه ای برای عده ای از بازنشستگان دستگاه امپراطوری و استعماری انگلستان بود که بنا بر سوابق خدماتشان و بنا بر تمایلاتی که سیاستهای خارجی داشتند آنها را وارد مجلس سنای کردند.

بنده خوب بخاطر دارم در بعضی از شهرها که عناصر مرتفق و سرشناس آن شهرها را می شناختم شاه معمولاً اشخاصی را انتخاب می کرد که بدنام ترین و غیرموجه ترین افراد و مشهور به جاسوسی و خدمتگزاری برای سیاست خارجی بودند. بطور کلی و عموماً سنا این وجهه را داشت، استثناء بود اگر افرادی مثل باقر کاظمی و محمود حسینی گاهی در آن وارد می شدند، مخالفتی که دکتر مصدق در ابتدای دوره شانزدهم با آن تغییرات قانون اساسی کرد به همین منظور بود که دوره ی شانزدهم برای نهضت ملی ایران سرنوشت ساز بود و مخالفتی هم که ما با مجلس سنادر دوره ی هفدهم کردیم

و مجلس سنارامنحل کردیم باز به این منظور بود. مجلس سناراکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد مجدداً تأسیس کردند باز به همان ترتیب از ناموجه ترین و بدنام ترین افراد تشکیل میدادند و صد درصد در اختیار مطلق شاه بود. اما مجلس شورای ملی هم به ترتیبی که همه میدانیم نمایندگان آن بدون توجه به آرا مردم و برخلاف مقررات در اثر مداخلات دولت و بوسیله عوامل دولتی انتخاب می شدند با مجلس سنا تفاوت چندانی نداشت. بنابراین در عمل آن تغییر قانون اساسی يك امر سیاسی فوق العاده مؤثری نبود. ولی اگر انتخابات مجلس صورت صحیح پیدا میکرد و اگر مشروطیت در مملکت م واقعاً اجرا میشد و مجلس شورای ملی نماینده ی مردم میشد، آنوقت آن تغییرات که در قانون اساسی وارد کرده بودند و با مجلس سنا بی که با آن ترتیب تشکیل میدادند يك ماده خطرناکی در مقابل مجلس شورای ملی و افکار عمومی مردم محسوب میشد، اما در عمل چون هیچوقت چنین چیزی نبود آن تغییرات هم از لحاظ عملی چیز مهم و مؤثری نبودند.

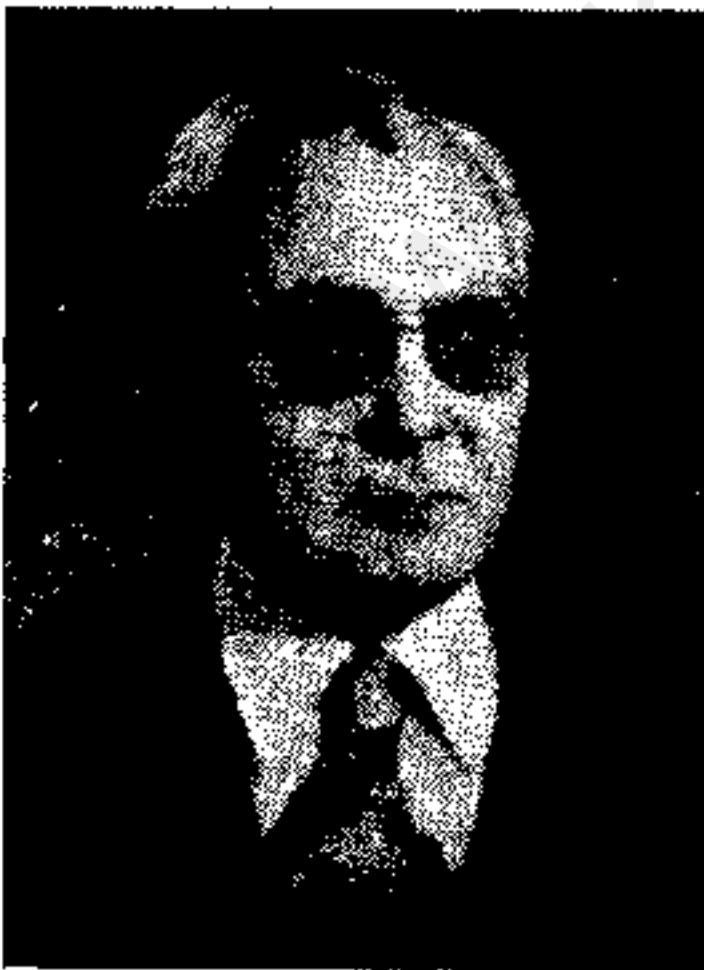
س - من بیشتر این سؤال را از این جهت کردم که فرصتی پیدا شود که يك تجزیه و تحلیلی بشود که چطور شد شاهی که بعد از رفتن پدرش به سلطنت رسید، يك شاه جوانی که بظاهر به دموکراسی و احترام به قانون اساسی میکرد چطور شد که يك مرتبه بصورت فرد خودکامه ای درآمد. انسان وقتی رویدادهای سیاسی را مطالعه میکند یکی از مسائل مهمی که در واقع اتفاق افتاد همین تشکیل مجلس مؤسسان و شرکت آدم هایی مثل آقای امیر تیمور کلالی و دیگران در آن مجلس بود که به شاه در واقع قدرتی دادند که اختیار انحلال مجلسین را داشته باشد. و یامثلاً بعد از رفتن رضاشاه در واقع املاکی را که رضاشاه ضبط کرده بود از او گرفته شد و قرار بود که به صاحبانش برگردانده بشود که بعد آقای هزبر نخست وزیر شدند و دوباره این زمین هارابه خانواده پهلوی برگردانند. می خواستم با اشاره به این مطالب شما يك تصویری بدهید که چطور این رویدادها باعث شد که شاه خودکامه شود.

ج - مسئله دیکتاتوری شاه يك مسئله ای است که باید در يك جلسه ی دیگری به تفصیل درباره ی آن صحبت بکنیم و چون يك مجلس دیگری که مربوط به دوران ۱۵ ساله حکومت خودکامه شاه هست خواهیم داشت، بنده خیال میکنم در آنجا مجال این بحث را داریم و صحبت خواهیم کرد. يك مقدار از خصوصیات اخلاقی شاه و موجباتی که باعث شد او روبرو به دیکتاتوری برود و از عواملی که در فساد این دستگاه

مؤثر بودند بایستی بحث بکنیم که همین‌ها موجب این انقلاب، موجب نارضایتی مردم و قیام عمومی علیه او شد که جای بحث مفصلي دارد. موضوع آن قانون اساسی هم اگر انتخابات واقعی در مجلس بود يك ماده خطرناك بود ماده ای بود که می بایستی در مقابلش ایستاد و آن تغییرات قانون اساسی را بکلی لغو و باطل کرد. اما چون مجلس شورای ملی واقعی هم نداشتیم بنابراین آن ماده اصلاً بی اثر بود و هیچوقت شاه احتیاجی به اینکه مجلسی را منحل کنند داشت. اگر مجلس بیست و یکم را منحل کرد، آنهم بر اثر عمل امینی بود برای اینکه دکتر امینی می خواست به پشتیبانی خارجی يك مدتی خود کامکی کند. والا همان مجلس را خود شاه و حکومت شاه بوجود آورده بودند و یکی دوفری مثل اللهیار صالح و یا مقدم مراغه ای که در آن وارد شده بودند تغییر زیادی در اوضاع نمی دادند.

س - آقای دکتر امروز می خواهم از شما تقاضا کنم که راجع به رویدادهای بعد از انحلال جبهه ملی و مقدمات انقلاب بتدریج صحبت فرمائید.

ج - دوران بعد از تعطیل فعالیت جبهه ملی را که از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ جمعاً پانزده سال میشود، می توانیم به دوران دیکتاتوری شاه یا برگشت به دیکتاتوری شاه نامگذاری کنیم. تعطیل فعالیت جبهه ملی بنظر من دواثر نمایان داشت. یکی برگشت به حکومت مطلق دیکتاتوری بدون مزاحم و معارض شاه و دوم آغاز مبارزات و فعالیت های زیرزمینی که بنده درباره هر کدام توضیحاتی میدهم.



دکتر مصدق و یاران از شماره يك در جهت عقربه ساعت
 دکتر کریم سنجابی - اللهیار صالح - دکتر سید علی شایگان
 محمود نریمان - دکتر شمس الدین امیرعلائی
 مهندس کاظم حسینی - دکتر حسین فاطمی
 مهندس رضوی - دکتر عبدالله معظمی - مهندس
 مهدی بازرگان

عکس دست چپ دکتر

کریم سنجابی رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران
 . ۱۳۵۶

برگشت به دیکتاتوری

قبلاً باید این نکته را مختصری بررسی کنیم که چطور شد شاه به دیکتاتوری مطلق برگشت و حکومتش بدون منازع شدویک شخصیت واحد مطلق مسلط بر امور پیدا کرد. یعنی بطور خلاصه این رژیم ۱۵ ساله را که رژیم دیکتاتوری شاه است ما چطور می توانستیم توجیه کنیم و چطور می توانیم در تاریخ ایران بشناسیم .

بنده به خاطر دارم آن اوانی که ماهنوز در زندان بودیم مقاله ای در یکی از روزنامه های معروف تهران ، شاید روزنامه کیهان بود یا روزنامه دیگر منتشر شد که خیلی معنادار بود و مردم شاید زیاد به آن توجه نکردند. و آن این بود که درباره ی اداره ی ایران و شیوه و روش اداره ی ایران چه تدبیری اندیشیده شده و بالاخره ایران روی چه روالی بایستی اداره شود. در آن مقاله اینطور اظهار نظر شده بود مقامات جهانی که ذینفع در این مناطق هستند و منافع حیاتی دارند توجه کرده و شناخته اند که این منطقه قرق و منطقه انحصاری سیاست انگلیس ها بوده است . و آنها هستند که سوابق طولانی در شناسایی این منطقه و در تشکیل حکومت های آن در دوره های گذشته داشته اند و دارای نفوذ و رسوخ ثابت فوق العاده و آگاهی و اطلاعات زیاد هستند و تجارب آنها هیچ یک از دولت های دیگر ندارند. بنابراین تفاهم حاصل شده است که بنابراین تجارب و به راهنمایی آن تجارب برای اداره ی این منطقه و از آن جمله ایران عمل بکنند و از آن استفاده بکنند.

بنده می خواهم در اینجا نظریه بیان کنم که شاید این نظر شخصی خود من باشد و شاید بسیاری هم بامن موافق باشند و بسیاری هم مخالف . بنده این دوره را برخلاف آنکه بظاهر گفته میشود که دوره ی قدرت و اعمال نفوذ مستقیم و منحصر امریکایی ها بر سیاست ایران و بر شاه ایران بوده ، برعکس دوره ی تسلیم شاه به راهنمایی و روش سیاست انگلیس ها میدانم . یعنی آن عامل بیشتر از عوامل دیگری

در اوضاع ایران مؤثر بوده اگر ما به چند نکته در این باره توجه کنیم قدری این مطلب روشن خواهد شد. اول اینکه بیینیم پارلمان های مایعنی مجلس شورا و مجلس سنا از چه جور اشخاصی ترکیب و تشکیل میشود. دوم اینکه رؤسای دولتها چه کسانی بودند و چه سوابقی داشتند. سوم اینکه مسئولین احزاب صوری و مصنوعی دولتی که در آن زمان ساخته میشدند چه اشخاصی بودند.

بنده در اینجا بطور خلاصه عرض میکنم دولت هایی که در آن زمان بعد از سقوط مصدق تشکیل شدند به ترتیب عبارت بودند از حکومت: زاهدی، حسین علا، منوچهر اقبال، شریف امامی، علی امینی، علم، حسنعلی منصور، عباس هویدا، آموزگار، شریف امامی، از هاری و بالاخره شاپور بختیار. آنهایی که درباره ی امور ایران و خانواده های ایران و سوابق سیاسی خانواده ها و رجال آگاهی و اطلاع دارند، تشخیص میدهند و تشخیص داده اند که از این افراد که اسم بردم باستثنای یکی دو نفر، بقیه از وابستگان شناخته شده ی قدیم و جدید سیاست انگلیس بودند. یعنی روی معرفی آنها و تمایل آنها و اعمال و وسایل آنها شاه انتخاب میکرد و امریکاهم با آنها موافقت و مدارا میکرد. همچنین اگر توجه کنیم به مسئولین، احزاب دولتی یا احزاب شاهی که در این مدت ده پانزده سال مصنوعاً بوجود آمدند و عبارت بودند از دکتر اقبال، امیر اسدالله علم، حسنعلی منصور، هویدا، محمد باهری و جمشید آموزگار مطلب روشن تر میشود. بنده نمی خواهم پرده دری راجع به اشخاص ضمن این بحث بکنم ولی مردم ایران و آگاهان مردم ایران همه ی این اشخاص را یا شخصاً یا بعلمت ارتباطات خانوادگی شان منسوب و مربوط به سیاست های انگلیس می دانند. و این بر حسب اتفاق نبود که این اشخاص به این سمت ها و به این مسئولیت ها انتخاب می شدند. اتفاق يك موردی کدفعه ممکن است صورت بگیرد. وقتی يك جریان در طول يك مدت طولانی و درباره ی اشخاص متعدد عیناً صدق کردمی شود آن رابه يك روال و به يك روش ثابت نسبت داد. اینهم درباره ی احزاب که شاید بعداً هم درباره آن قدری روشن تر و مفصل تر صحبت کنیم.

اما درباره ی مجلسین، دیروز بنده توضیح دادم که مجلس سنا بصورت يك مجلس بیکاره و معطل درآمد بود زیرا آنچه را که ممکن بود مجلس سنا در برابر يك مجلس شورای ملی منتخب مردم و دارای افکار حاد و تند انجام بدهد و تعادلی بوجود آورد غیر لازم شده بود و احتیاج به چنین مجلسی دیگر نبود چون افراد منتخب مجلس شورای ملی هم از قبیل

همان افراد محافظه کار و مطیع و گوش فرمان بودند. و به این ترتیب هیچ انتظار این نمی رفت که از ناحیه مجلس شورای ملی يك اقدام حاد، يك مقاومت و اعتراض در برابر اراده ی شاه بشود و يك قانون تندی به تصویب برسد که مجلس سنا تعادل و تعدیلی در آن بکاربرد. مجلس سنا يك مجلس ساکت و آرام و مطیع بود که فقط بصورت يك دستگاه بازنشستگی برای کهنه سیاست کاران وابسته به همان سیاست که اسم بردم تشکیل شده بود یعنی تك تك افراد آن که انتصاب می شدند از آنهایی بودند که در گذشته خدمت به آن دستگاه کرده بودند. و شاه فوق العاده توجه داشت که هیچوقت فردی را که از لحاظ شخصی معتقد به يك اصول و پایبند به سنجیه ای باشد در این مجلس وارد نکند و تمام از يك گروه و از يك دسته باشند. مجلس شورای ملی هم که از افراد مطیع و با اصطلاح فرصت طلب و گوش فرمان انتخاب می شدند، از افراد کم و بیش شناخته شده ی محلی بودند آنهایی که ساواک قبلاً درباره آنها تحقیق کافی کرده و آنها را حاضر و آماده نموده برای اینکه کاملاً در جریان امور مجلس بر طبق روش و روالی عمل بکنند که به آنها تعلیم داده میشود و دولت خواهان آن است.

روی این زمینه ها بنده شخصاً عقیده ام اینست که این دوران بیشتر تحت هدایت و روش مخفی وزیر کانه انگلیس ها بوده است تا روش جاهلانه امریکایی ها. علاوه بر این شاه از انگلیس ها وحشت داشت زیرا که پدر او را از کاربر کنار کرده بودند، زیرا متوجه بود که انگلیس ها در ایران و در خاور میانه نفوذ و رسوخ تاریخی قدیم دارند. در ایران خانواده های متعددی از پیش وابسته به آنها بوده اند، رجالی وابسته به آنها هستند و آنها در تمام طبقات ایران از قبیل طبقه روحانیون، طبقه سرمایه داران، حتی طبقه ی عرفا و بازاریان و در زمانی که ایلات و عشایر بودند در رؤسای ایلات و عشایر بطور مستقیم ارتباط داشتند و کنسولخانه های آنها کنسولخانه های اعمال نفوذ سیاسی برای حفظ و نگاهداری این تحت الحمایه ها بوده است. در خارج از ایران هم در کشورهای دیگر منطقه خلیج فارس تا همین چند سال اخیر منطقه جنوبی خلیج فارس یعنی آنجایی که امروزه امارت نشین های متعدد عربی هستند، تحت استعمار مستقیم انگلیس ها بودند. عراق کشوری بود که سالیان ممتد تحت الحمایه انگلیس بود و بعد از استقلال آنها انگلستان در اداره ی آن نقش مستقیم داشت و در بار عراق و نوری سعید يك دربار و دولتی کاملاً تحت نفوذ آنها بودند. کشورهای دیگر این منطقه مثل اردن، عربستان سعودی و غیره نیز به همین ترتیب. بنابراین با توجه به سوابق

قدرت این کشور اینکه در این زمان دولتی که سابقاً رقیب و در مقابل امپراطوری انگلیس بود یعنی دولت روسیه اینک بصورت دولت کمونیستی شوروی درآمده و در ایران روی سیاست يك بعدی حرکت میکنند یعنی سیاست در دست داشتن حزب کمونیست توده و عمل کردن بوسیله آن که روش مبارزه و مقابله ی با آن آسان است . و حال آنکه انگلیس هاسیاست يك بعدی ندارند . اشخاص مختلف و طبقات مختلف که باهمدیگر هم ارتباط ندارند و در رشته های مختلف بدون شناسایی باهمدیگر مرتبط با آن سیاست بوده هستند که در مواقع لازم به ترتیبی که مقتضی بدانند از وجود آنها برای برانگیختن حوادث یا برای تبلیغات استفاده میکردند . شاه همانطوریکه انگلیس هاپدرش را از سلطنت برداشته بودند و در غربت کشتند بیچناک بود که بر سر خود او هم يك چنین بلایی بیآوردند و لو اینکه شاید در باطن دل عقده ی برداشتن پدرش را از آنها در دل داشت ولی وحشت از آنها بیش از این بود که این عقده ها اثر مخالفی در او بوجود بیاورد . این نظری بود که بنده درباره ی این دوران بطور کلی داشتم . البته در پیدایش این دوره خلق و خوی خود شاه هم فوق العاده مؤثر بود . محمدرضا شاه صفائی داشت که خیلی هادر باره ی او نوشته اند و کم و بیش دنیا شناخته است ماها که مستقیماً با او در موارد متعدد درگیر بودیم و تجربیات زیادی از او پیدا کردیم باز شاید بهتر بتوانیم درباره ی او صحبت بکنیم .

س - حتماً ، لطف بفرمائید و اینکار را بکنید .

ج - شاه يك صفتش خود بزرگ بینی بود که در اصطلاح مکالمونی میگویند . جوان بود و درسی هم خوانده بود و باهوش هم بود و در ذهن خودش تصویری و توهمی از ایران باستانی ، از ایران دوران امپراطوری و شاهنشاهی ساسانی و هخامنشی داشت و برای خودش نقشی مانند آن پادشاهان بزرگ که در تاریخ و یا اساطیر ایران هستند قائل بود . علاوه بر این موقعیت جغرافیایی ایران هم به او این تصور و توهم را میداد که می تواند می باید در این جایك نقشی داشته باشد که در تاریخ مقام پادشاهان بزرگ را پیدا کند . بطوریکه خاطرتان هست روی همین خود بزرگ بینی بود که البته با حسن استقبال سیاست های خارجی و راهنمایی عمال اسرائیلی ایشان آن جشن دوهزار و پانصد ساله ی بنیاد شاهنشاهی ایران را ترتیب دادند با آن مخارج گزاف و آن چادرهای فاخر و آن رژه و آن تظاهرات و آن نمایش رفتن روی قبر کوروش و با کبر و غرور گفتن ، ای کوروش آسوده بخواب ما بیدار هستیم . او در واقع میخواست

خودش را کوروش یاداریوش دیگری در تاریخ ایران جلوه بدهد. این خودخواهی و خودبزرگ بینی ذاتی او بود و اگر بخاطر تان باشد در ضمن سخنرانی های متعددش در مواقعی که تأمین از جهت سیاست خارجی داشت نیش هایی هم حتی به زمامداران دولت های خارجی، به امریکایی و انگلیسی و غیره هم میزد و یک نوع تحقیری هم گاهی درباره ی آنها در ضمن صحبت هایش بود.

س - بله. این مسئله را هم کارتر در کتابش به آن اشاره کرده است، همین مسئله ای را که می فرمائید.

ج - بله این احوال در او بروز می کرد. او خود بزرگ بین بود ولی علاوه بر آن صفت برجسته دیگری داشت و آن اینکه ترسو بود. محمد رضا شاه ترسو بود و در نتیجه ی ترسش سوظن شدید داشت. آنطوریکه این دوران سی و پنج ساله سلطنتش نشان می دهد او از قوام السلطنه می ترسید و به همین دلیل با او بر سر مخالف افتاد و برای ساقط کردن او توطئه چید. از رزم آرامی ترسید و به همین دلیل با اینکه نخست وزیر منتخب خودش بود باز مراقب او بود و علیه او تحریکات می کرد و حتی متهم هم شد که شاید در قتل او بی اطلاع و بی دخالت نبوده. از مصدق می ترسید و نفرت فوق العاده داشت و چون علیه او در توطئه اول کودتا موفق نشد از مملکت گریخت. بعد از آن باز اهدی هم که وسیله ی برگشت او به سلطنت و عامل آن کودتا بود و آن وضعیت را برای او فراهم آورد از در مخالفت درآمد. بعد با دکترا مینی هم به همین ترتیب، بنا بر این او با هر فردی خوب یابد، خادم یا خائن که شخصیت و کفایتی داشت از در مخالفت بر می آمد و در داخله ی دولت و در پارلمان و در مطبوعات به وسائل که داشت کوشش می کرد که او را ساقط و بلکه متهم و بی اعتبار بکند. در نتیجه ی این صفت ها محمد رضا شاه متاسفانه تحمل شخصیت های با اراده و صاحب مسلک و درستکار نداشت. بتدریج توجه یافته بود که آدمهای درستکار و اصولی به در دفرمانبری او نمی خورند. یکی از دوستان خیلی صمیم من که در دوستی با من صمیمیت داشت ولی در سیاست جز دستگاه شاه بود و اسمش را هم همینجامیبرم مرحوم دکتر زنگنه برای من تعریف کرد که یک وقتی به شاه گفته و افرادی را اسم برده فلان و فلان که اینها در جامعه ایران به نادرستی و دزدی و عدم امانت در امور اداری شناخته شده اند. شاه گفته بود، همین ها بدر من میخورند. اینها در خدمت من بهتر میمانند و به من احتیاج بیشتری دارند. این از صفات او بود که نسبت به آدم های درستکار و اصولی تحقیر و نفرت داشت.

س - آقای دکترزنگنه که فرمودید اسم کوچکشان چه بود؟

ج - عبدالحمیدزنگنه ، و در ضمن محمدرضا شاه تاحدزیادی ازدورویی و تذبذب برخوردار بود یعنی باشخصی خوشرویی نشان میدادولی درواقع ازروی حيله و تزویر بود و حقیقت نداشت ، همین ترسش و همین سؤظنش باعث میشد که چه در دستگاه اداری دولتی و چه در دستگاه ارتشی و چه در دستگاه امنیتی تقسیم و تجزیه بوجود بیآورد برای اینکه بتواند کنترل بکند . یعنی دولت را تقسیم کرده بود و در میان دولت افرادی بودند که همیشه باهمدیگر رقیب بودند و این رقابت را شاه در میان آنها تحریک میکرد ، همینطور در ارتش ، ارتش بصورت يك سازمان منضبط مرتب که مثلاً ستاد مرکزی و فرمانده کل ستاد مسئول ارتش باشد یا وزیر جنگ مسئول ارتش باشد یا یک سازمان منضبطی بر همه ی ارکان ارتش تسلط داشته باشد نبود ، ارتش رابه واحدهای تقریباً مستقل و مجزاتقسیم کرده بود ، نیروی هوایی جدا ، نیروی زمینی جدا ، نیروی دریایی جدا و در میان آنها هم بین خود افسران اختلافات و رقابت هایی وجود داشت و شاه باهمه آنها خوش و بش های جداگانه ای میکرد که آنها در حال رقابت بمانند . این سیاست از جهاتی در يك زمان ممکن بود برفع او باشد ولی از جهت این که یکپارچگی حکومت و یکپارچگی دستگاه دفاعی مملکت را تقسیم و تجزیه میکرد فوق العاده زیان بخش بود و اثر زیان بخش آن هم عاید خود او هم عاید مملکت شد .

در این زمان هم میدانیم که ساواک در اداره ی مملکت در همه ی شعبون کشور ، در سیاست خارجی ، در ارتش ، در امور فرهنگی و اموراتصادی بر همه اینها دست انداخته و بصورت يك سازمان وحشتناک درآمد که همه ی دستگاهها و همه ی مسئولین امور از آن بیمناک و همیشه در حال خوف بودند . در هر وزارتخانه دستگاهی بنام اداره نظارت وجود داشت که اداره ساواک بود . در هر مدرسه يك مأمور ساواک بود . در دانشگاه بطور علنی و در هر دانشکده مأمورین ساواک بودند ، در ارتش هم همینطور . باهمه ی قدرتی که ساواک در مرکز و در شهرستانها داشت و با جمعیت کثیری که شاید در حدود چهل هزار نفر مأمورین آن در همه جا پراکنده بودند باز هم شاه دستگاههای امنیتی دیگری را در مقابل ساواک قرار داده بود . از آنجمله دستگاه بازرسی خود شاه ، از آنجمله دستگاه تأمینات شهربانی ، و دستگاه رکن دو ستاد ارتش که اینها هم باهمدیگر رقابتهایی داشتند و بخود شاه گزارش های مستقیم میدادند که در اکثر مواقع همدیگر را خنثی میکردند . در زمانی که سپید بختیار و پاکروان مسئول ساواک

بودند تا حدی کوشش میشد که افراد درست و بی غرض حتی الامکان در آن وارد بکنند که گزارشات نادرست ندهند. بنده بخاطر دارم که یکوقت عده ای از رفقای ما، از دوستان و فعالین جبهه ملی غیر از رهبران آن، بطور وحشتناکی زندانی شدند بطوریکه نه تنها دوستان آنها بلکه خانواده های آنها خبر نداشتند و آنها قریب یکماه زندانی بودند. بعد از یکماه که آزاد شدند ما از آنها پرسیدیم و بعضی از افراد آنها به بنده مراجعه کرده و گزارش دادند معلوم شد که يك افسری گزارش نادرستی داده بود. منظور اینست که در اوایل کار سعی میشد افسرانی که نسبتاً درستکار باشند انتخاب بکنند. ولی در زمان قدرت ساواک، یعنی در دوره ی نصیری و بخصوص آن عامل فعال و معروفش پرویز ثابتی آنها رعایت هیچ اصولی نمی کردند و هر آدم ماجراجو و مفسد و دورو و دروغگویی که ممکن بود پیدا کنند در آن دستگاه وارد میکردند و افراد را از دانشجو گرفته تا کارگر کارخانه و کارمند اداره و روحانی و بازاری و افرادی که کم و بیش در سیاست وارد بودند تحت نظر می گرفتند. در این دوران بود که دست به کشتار و تصفیه زدند و عده ی کثیری از افراد را بطور آشکار در نتیجه ی آن محاکمات کذایی یا بطور مخفی بدون رسیدگی و بدون هیچگونه محاکمه ای بقتل رساندند. نظیر کشتن احمد آرامش در میان پارک شهر، آرامش اولین شخصی بود که در برابر رژیم شاه علنی ایستاد و اعلام جمهوریت کرد. در واقع تا آنجایی که من بخاطر دارم در این دوران نخستین کسی که رسماً و علناً اعلام جمهوریت کرد آرامش بود. البته داستان خانم ثابتی هم را شنیده اید که یکوقت در يك مغازه ای مشغول خرید بوده و نگهبانی که همراهش بوده علیه شخصی که در آنجا فقط سئوالی کرده و اعتراضی هم نکرده بود هفت تیر می کشد و او را می کشد و بعد هم با آن قاتل کاری نکردند و هیچ اثری ندادند و قتل او بطور کلی لوٹ شد.

س - و یا آن گروه جزئی که زندان بودند و آنها را بیرون آوردند . . .

ج - بله و بعنوان اینکه فراری هستند به گلوله بستند و آنها را کشتند و از بین بردند. خلاصه شاه وقتی که بتدریج پایگاه خودش را محکم کرد و سیاست های خارجی هم متوجه شدند که شاه علاقمند به این است که بدون مزاحم بشود و از طرف دیگر در کشورهای خاور میانه نهضت هایی بوجود آمده بود از آن جمله نهضت ناصری بوجود آمد، انقلاباتی در عراق صورت گرفت، کودتاهایی در سوریه پشت سر هم بوقوع پیوست و همینطور جنبشی در یمن شد و ناآرامی هایی که در خلیج فارس و نواحی

آن بود و مخصوصاً پان - عربیسم و ناسیونالیسم عربی که ناصر بر ضد کشورهای غربی دامن میزد، بخصوص که در این زمان سیاست شوروی تدریجاً نفوذورسوخی در میان این نهضت های عربی، نهضت های ناسیونالیسم عربی پیدا کرده بود، نهضت ملی گرای و پان عربیسم عربها با تمایلات چپی آنها مخلوط هم دیگر شده و سازمان های چریکی هم در آن کشورها بوجود آمده بود که پیش آمد ایجاد دولت اسرائیل و آوارگی مردم فلسطین و پناهندگی آنها به کشورهای همسایه موجب آن گردید. در چنین زمینه ی انقلاب و نارضایی قیام و شورش و خرابکاری علیه کشورهای غربی بوسیله رهبران و زعمایی از قبیل ناصر و عبدالکریم قاسم و یاسر عرفات و دیگران دامن زده میشد. در آن زمان بنظر میرسید که به قول آقای کارتر رئیس جمهور سابق امریکا ایران جزیره ثبات و شاه ایران نگهبان آن باشد. امریکا و دولت های غربی تصور میکردند که شاه ایران تنها قدرتی است که در مقابل این نهضت های انقلابی میتواند ایستادگی کند و بنابراین همه ی آنها تمایل اورا به اینکه پادشاه مستقل و آزاد و مستبد و فارغ از هر نوع مزاحمت سازمان های دموکراسی و پارلمانی باشد حسن استقبال کردند و زمینه را برای او فراهم آوردند و راه را برای او باز گذاشتند که بتواند یک تاز میدان سیاست در مملکت ایران و حتی در خاور میانه باشد، بخصوص بانفرت و وحشتی که از نهضت دوره مصدق در ایران داشتند و تجدید آنرا به هیچ قیمتی نمی پذیرفتند. اینها بطور کلی موجباتی بود که باعث قدرت شخص شاه و دیکتاتوری او شد. در ابتدای صحبتم بیان کردم که یکی از آثار تعطیل جبهه ملی و ازین رفتن مبارزات علنی و قانونی و آشکار پیدایش مبارزات زیرزمینی مسلحانه بود که اینک مختصراً باید به توضیح آن پردازم. در اوانی که ما جبهه ملی داشتیم، در داخل ما جوانهای تندرو و متمایل به چپ بودند. اتفاقاً سازمانهای چریکی که در ایران بوجود آمد تمام بعد از تعطیل جبهه ملی بود. یعنی کوششی که برای تشکیل جبهه ملی سوم شد به تشکیل يك جبهه واقعی و موثری نیا انجامید و صورت واقعیت پیدا نکرد ولی باعث از بین رفتن فعالیت جبهه ملی دوم و مبارزات علنی و قانونی شد و ناچار افرادی که نمیتوانستند مبارزه علنی کنند بتدریج دست به مبارزات زیرزمینی و مبارزات مسلحانه زدند. در همان مواقع افرادی در داخل ما بودند که کم و بیش ما آنها را میشناختیم. از آن جمله جوانهایی که سازمان چریکی را بعداً تشکیل دادند، بعضی از آنها را که بخاطر هم هست نام میبرم مانند:

علی اصغر بدیع زادگان ، مهندس محمد حنیف نژاد ، سعید محسن ، علی مهین دوست و حتی مسعود رجوی . اینها افرادی بودند که در سازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت میکردند و همین ها بودند که تشکیل گروه مجاهدین را دادند که از بین آنها مجاهدین خلق به دنبال آنها تشکیل شد و یک گروهی از همین مجاهدین خلق بعد از مدتی از آنها جدا شدند و تمایلات چپی و مارکسیستی پیدا کردند .

س - سازمان پیکار .

ج - بله بعدا بنام سازمان پیکار بودند . اگر چه عده ای از آنها دستگیر و کشته شدند اما مجددا توانستند سازمان خود را حفظ کنند تا اینکه دو نفر از چهره های شناخته شده آنها بنام بهرام آرام و تقی شهرام جمع زیادی را دور خودشان جمع کردند و مسلک مارکسیسم لنینیسم را علنا رواج دادند و حتی افرادی از سازمان خود را ترور کردند که داستانهای آنها هست و اینها اطلاعاتی بود که ما بعدا پیدا کردیم . بهمین ترتیب بیژن جزئی هم از بنیان گذاران فدائیان مارکسیستی بود در گروه دانشجویان وابسته به جبهه ملی فعالیت میکرد و در دانشکده حقوق بود و شخصا با من ارتباط داشت . بطوریکه در روز پیش توضیح میدادم از همان زمان این گروه ها فعالیتهایی علیه سازمان جبهه ملی داشتند و با وسایلی شروع به ارتباط با مرحوم دکتر مصدق کردند که منجر به آن مکاتبات و آن کیفیات شد که به تعطیل سازمان جبهه ملی انجامید .

س - شما بیژن جزئی را خودتان شخصا دیده بودید؟

ج - بیژن جزئی اصلا یکی از شاگردان من بود .

س - در دانشکده حقوق ؟

ج - بله . و من به بیژن جزئی هم حتی علنا گفتم پسر تو که دارای این مسلک و روش هستی ، من از این جهت ایرادی بر تو ندارم هر کس آزاد هست هر نوع مسلکی داشته باشد . ولی آیا این درست و صحیح است که کسی مخالف جبهه ملی باشد و مرام و مسلکی علیه آن داشته باشد ولی بیاید در سازمان آن وارد بشود و در آنجا علیه جبهه فعالیت بکند . اگر شما باین جبهه عقیده ندارید میتوانید خارج از آن یک جریانی تشکیل بدهید . در اینموقع که جبهه ملی فعالیت نداشت علاوه بر جنبش های چریکی که بیان کردم یک جریان انحرافی دیگری نیز بوجود آمد یعنی نهضت آزادی که بطور زیرزمینی فعالیت هایی داشت بعد از آنکه مهندس

بازرگان از زندان بیرون آمد رفقای او در تهران با یکدیگر مرتبط شدند و ارتباطاتی هم با دوستان خود در خارج از کشور برقرار نمودند. اینجا يك نکته ای هست که نظر شخص من نیست و اتهامی نیست که من وارد بکنم، این حرفی است که خود آقای مهندس بازرگان زده و اقرار کرده و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا از قبیل دکتر یزدی و قطب زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت های باصطلاح طرفدار حقوق بشر آنها و بعضی از محافل دانشگاهی و بعضی از سناتورها و غیره ارتباط پیدا میکردند و خود آنها هم در تهران با سفارت آمریکا و مامورین آمریکایی مرتبط میشدند و این جریانی است که یکوقت در مقاله ای خود بازرگان آنرا با تفاخر نوشت و در روزنامه های تهران چاپ شد که ما برای مامورین آمریکایی که آنوقت به ایران می آمدند دسته گل میفرستادیم. که بنده در روزنامه آنوقت و در یکی از سخنرانی هایم به ایشان جواب دادم که ما هزار فکر میکردیم ولی هرگز این فکر را نمیتوانستیم به خود راه بدهیم که آمریکایی که ما او را از عوامل مؤثر کودتای ۱۳۳۲ و بر انداختن حکومت دکتر مصدق میدانیم، يك جمعیتی که ادعای مصدق بودن دارد و در راه آزادی و استقلال ملت ایران کار میکند بطور محرمانه و مخفیانه با عوامل آن سیاست ارتباط پیدا کند. بنده شخصا معتقد بوده و هستم که این نوع ارتباطات، برای افراد غیر رسمی - برای اشخاصی که مسئول امور حکومت نیستند ناروا و زیان بخش است زیرا که دولتهای قدرتمند جهان مدار دارای سیاستها و روشهایی هستند که آن سیاست و آن روش ها و آن عواملی را که غیر از آن افراد دارند ظاهر و برملا نمی کنند، دست خودشان را باز نمیکنند و برعکس میخواهند از اشخاصی که با آنها مرتبط میشوند استفاده کنند و اطلاعات بگیرند یا اینکه آنها را به کارهایی وادارند، بر فرض اینکه هیچگونه سوء نیتی نباشد نفس ارتباط و نفس همدم شدن با سیاستهای خارجی بخودی خود یکنوع تعهد همکاری برای زمان بعد بوجود میآورد که فوق العاده زیان بخش و بیمورد است بهمین دلیل بنا بر روش مرحوم دکتر مصدق، بنابر روشی که برای مادر واقع میراث دکتر مصدق است بنده تا آنجائیکه اطلاع دارم هیچیک از عناصر اصیل جبهه ی ملی هیچگاه با دستگاہها و عوامل سیاست خارجی در این مدت ۱۵ ساله ارتباط نداشتیم. بطوریکه در یکی از این مصاحبه ها بیان کردم در دوران جبهه ملی دوم که ما فعالیت علنی داشتیم